

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

مفاهیم عرفانی در اشعار سید عمادالدین نسیمی

۱- علی هاتف کجابدی ۲- هادی رامش ۳- فاطمه ایمانی سفیدان

۱- دانشجوی ارشد ادبیات فارسی گرایش معاصر دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۲- دانشجوی ارشد ادبیات فارسی گرایش محض دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

۳- دانشجوی کارشناسی ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

Email:(hatefali۳۳@gmail.com)

Email:(hadiramesh@yahoo.com)

Email:(imani.fatemeh۸۰۸۰@gmail.com)

چکیده

سید عمادالدین نسیمی از شاعران عارف و صوفی قرن هشتم هجری قمری و از فرقه حروفیه است. نسیمی پس از نعیمی که در رأس فرقه حروفیه قرار داشت، مشهورترین و پرکارترین فرد این فرقه به شمار می رفت و از این حیث مسئولیت شگرفی از نظر هدایت و نفوذ داشت. اگر سبک را پرکارترین ویژگی هر اثر بدانیم و آن را به سبک آن دوره و عصر تعمیم دهیم، نسیمی را شاعری نمی دانند که ویژگی های منحصر به فردی داشته باشد. اما از نظر کاربرد و بسامد صفات عرفانی در شعر، از شاعران نامدار پارسی گوی است. او با تبیین و تشریح اندیشه های خود از طریق شعر و نظم، درحقیقت به ادبیات متعهد روی آورده و مانند بسیاری از شاعران دیگر، نظرات خود را با شعر خود بیان و فریاد زده است. شعر فارسی او سرشار از مفاهیم و اصطلاحاتی است که عرفان اسلامی به ویژه شعر حافظ، مولوی و سعدی و نیز اندیشه های عرفان نظری از جمله ابن عربی را به ذهن متبادر می کند. نسیمی به لطف شعر شاعران گذشته که در مواردی صدای خود را بلند کرده است در واقع پیرو عرفای اسلامی است. بیشتر سخنان او نور خداوند را در زمین منعکس و تجلی می بخشد و درباره وحدت وجود بحث می کند.

کلمات کلیدی: عمادالدین نسیمی، دیوان اشعار، مفاهیم عرفانی

۱. مقدمه

سیدعلی عمادالدین متخلص به نسیمی، شاعر و عارف و پیرو فرقه حروفیه در قرن هشتم هجری است. او براساس منابعی از ترکمان های عراق یا از مردمان آذربایجانی و بنابه منابعی دیگر از اهالی حلب است. راجع به محل تولد و تاریخ وفات نسیمی، آراء و عقاید گوناگونی وجود دارد. ابن حجر عسقلانی، شمس الدین محمد سخاوی و ابن عماد حنبلی معتقدند که او در تبریز زاده شد. (عسقلانی، ۱۹۷۱: ۲۱۹؛ سخاوی، بی تا، ج ۶: ۱۷۳؛ حنبلی، بی تا، ج ۴: ۱۴۴) رضاقلی خان هدایت معتقد است که مولد نسیمی در شیراز

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بوده است و به عقیده اولو عارف چلبی وی در بغداد متولد شد. (نسیمی، ۱۳۹۲: ۵۰) میزا آقا قلی زاده از دانشمندان آذربایجان، با تکیه بر قبر برادر نسیمی، «شاه‌خندان»، که در شاماخی قرار دارد، بر این باور است که او در این شهر به دنیا آمده و سال تولد نسیمی را ۷۰-۱۳۶۹ میلادی می‌داند. (آرتایان، ۱۹۲۸: ۲۶۴) اسم او «علی»، لقبش «عمادالدین»، کنیه‌اش «ابوالفضل» و دینش اسلام و مذهبش شیعه دوازده‌امامی بود و در شعر به «سید»، «هاشمی»، «حسینی» و «نسیمی» تلخیص می‌کرد. (نسیمی، ۱۳۵۲: ۵۲) با تکیه بر اشعارش، می‌توان گفت که او از ترکمن‌های آق‌قویونلو بوده که در سده نهم هجری (۸۲۷ - ۸۸۲ق) در تبریز حکومت می‌کردند. (همان: ۵۳)

بعد از وفات فضل‌الله نعیمی، رئیس «فرقه حروفیه»، عمادالدین نسیمی، جانشین او شد و حروفیون به او لقب «امیر» دادند. حروفیان، فضل‌الله نعیمی تبریزی را شاه فضل نامیده‌اند و برای خلفای او امارت معنوی قائل شده‌اند. نسیمی گویا اولین خلیفه شاه فضل بوده است، از این رو او را امیر نامیده‌اند. (نسیمی، ۱۳۸۷: ص ۴۳) وی بعد از کشته شدن فضل‌الله به آسیای صغیر مهاجرت کرد. در شهر بورسه، عثمانی‌ها او را «زندیق» نامیدند و از شهر بیرون راندند. ناگزیر نزد حاج‌بایرام ولی در شهر آنقره (آنکارا) رفت و سپس به حلب کوچ کرد و در این شهر مریدانی تربیت کرد. شهر حلب در آن عصر زیر سیطره مملوکان چرکس بود و از جانب اهل تسنن و جماعت اداره می‌شد. (نسیمی، ۱۳۹۲: ص ۵۴) نسیمی در شهر حلب درحالی که پوست او را زنده زنده از تنش کندند، به قتل رسید. (حلبی، ۱۹۳۵، جزء ۳: ۱۵-۱۶)

اصطلاحات رسمی صوفیان، درحقیقت واژگانی هستند که در شمار اصطلاحات رسمی و واژگان ویژه نهاد تصوف درآمده‌اند. این اصطلاحات به صورت واژگان علمی در متون آموزشی صوفیان و نوشته‌های آنان کاربرد دارد. این واژه‌ها اغلب در دوره‌های نخستین تصوف به وجود آمده‌اند و بر اشاری بودن زبان و رمزی بودن آن به منظور کتمان سر دلالت دارند. این واژگان معمولاً اسم معنی هستند و بعد تصویری و حسی ندارند بلکه به صورت نشانه تک‌معنای زبانی به کار می‌روند و به‌عنوان اصطلاحات علمی تصوف شناخته می‌شوند. کلماتی چون: استغناء، توحید، دلیل، تحلی و...

در سده هشتم هجری، عبدالرزاق کاشانی (ف ۷۳۰ ق) که از صوفیان مکتب محی‌الدین عربی است، واژه‌نامه اصطلاحات‌الصوفیه را تدوین کرد، در این کتاب نزدیک به ۶۰۰ اصطلاح صوفیه، تبیین و شرح داده شده که تقریباً تمام آن‌ها از جمله اصطلاحات رسمی تصوف می‌باشد که در برخی موارد اندک با واژه‌های قرآنی هم‌خوانی دارد. (فتوحی، ۱۳۸۹: ۲-۲۱۱) اگرچه ذکر تمامی اصطلاحات عرفانی از حوصله این جستار خارج است؛ با این حال کوشیده می‌شود تا برخی از این اصطلاحات به طور مفصل همراه با شواهد شعری از دیوان نسیمی بیان شود.

۲. اصطلاحات و مفاهیم عرفانی شعر نسیمی

۲-۱- بصیرت

«بصیرت عبارت از نیرویی است که دل را به نور قدسی منور کند تا به وسیله آن حقایق اشیاء و بواطن آنها را مشاهده کند، و آن در حکم چشم است که به وسیله آن نفس صور اشیاء و ظواهر آن‌ها را می‌بیند. بصیرت همان چیزی است که حکیمان قوه عاقله نظری نامند و هرگاه منور به نور قدسی شود و به هدایت حق تعالی حجاب‌ها از آن برخیزد، حکیمان آن را قوت قدسیه نامند.»

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(سجادی، ۱۳۷۰: ۱۹۶) نسیمی همچون سایر عارفان، خاکِ درِ معشوق را تاجِ سرِ عاشق و سرمه‌ چشم عاشق می‌داند و معتقد است خاکِ درگاهِ معشوق، بصیرت می‌آورد:

خاک در تو گوهر کحل بصیرتست روحانیان ازین شرفش توتیا کنند (نسیمی، ۱۳۵۲: ۱۲۰)

۲-۲-۲ بلا

مصیبت و امتحان را بلا می‌گویند. در نزد سالکان یعنی ابتلاء و امتحان دوستان به انواع بلاها که هرچند بلا بر بنده قوت پیدا کند، قربت زیاده‌تر شود. بلاء لباس اولیاء است و غذای انبیاء. سخت‌ترین بلاها ویژه انبیاء و سپس اولیاء و سپس افضل و افضل است و ما پیامبران را دشوارترین بلاها است. عاشق همیشه شیداست و چون می‌خواهد راه عشق را یک شبه طی کند بنابراین همواره دنبال مستی است تا سختی راه عشق را نفهمد و فراموش کند اما محبوب نیز هر لحظه محب و عاشق مدعی را با انواع بلاها می‌آزماید تا راستی و درستی سخن و ادعای او اثبات شود. پیران طریقت می‌گویند: نالیدن در درد باید از بیم زوال باشد. او که از زخم دوست بنالد در مهر نامراد است. کسی باید قصد این راه کند که زهره و طاقت داشته باشد. هرکس که رتبت وی بیشتر باشد بلای وی تمام‌تر خواهد بود. هر که به حق نزدیک‌تر و دل وی صافی‌تر، نفس وی به دست دشمن گرفتارتر. آری بی‌غصه محنت، قصه محبت نتوان خواند. بی زهر بلا، شاهد ولاء نتوان یافت. (ر.ک: سجادی، ۲۰۰ - ۱۹۹). نسیمی که درد وصال یار دارد، چاره درد را در وصل می‌داند. وصل یار، هم درمان است و هم بهشت وعده داده شده حق.

درد بی‌درمان ما را چاره جز وصل تو نیست روضه کو غیر از این ای روضه رضوان ما (نسیمی، ۱۳۵۲: ۲۹)
جز وصل رخت چاره درد دل ما نیست این چاره که را باشد و این درد که را نیست (همان، ۵۸)

نسیمی بر آن است: دلی که دردپروردِ عشقِ یار باشد، به مقام نایبی سلطنت خواهد رسید.

سلطان مقامت را دل پردرد مقام است آن دل چه نشان دارد و آن درد کدام است
در عشق تو چون هست دلم با همه دردی کار دلم از دولت عشق تو تمام است (همان، ۹۶)

۲-۳-۲ جفا

یکی از بارزترین جلوه‌های تعزز ذاتی معشوق و از عمده‌ترین عوامل فراق عاشق، ناز و جفای معشوق است. جفا و ناز معشوق، دلال، برشکستن و تاب زلف و... یعنی دریغ معشوق از تجلی کامل زیبایی‌هایش و محروم کردن دل عاشق از مشاهده کامل صور جمال و معارف شهودی، از عمده ثمرات تعزز و غنای معشوق است. غالباً جفا و ناز و کرشمه در کنار استغنا و کبریا و تسلط ذکر می‌شود و چنین معنا می‌دهد که معشوق استغناي خود را به کار می‌بندد و عزم جفا و تسلط می‌کند. (ر.ک: رودگر، ۱۳۹۰: ۲۲۳) نسیمی می‌گوید

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تا زمانی که جان به لب نرسید و دل به جفا خون نشد، عارف به کام خویش و به مقامی دست نمی‌یابد. بدین‌سان همه‌جانبه جفای یار را باید تحمل کرد و از امتحان معشوق سربلند بیرون آمد.

جان به لب تا نرسید از تو به کامی نرسید تا نشد دل به جفا خون به مقامی نرسید (نسیمی، ۱۳۵۲: ۱۰۴)

جفای یار چون نتیجه غیرت است و در نهایت به عنایت ختم خواهد شد، پس این جفا نشانه توجه معشوق به عاشق است. چرا که هر که در بزم یار مقرب‌تر باشد، جام بلا را بیشتر خواهد چشید.

چون جور پریویان مهرست و وفاداری خرم دل آن عاشق کز یار جفا بیند (نسیمی، ۱۳۵۲: ۱۰۹)

۲-۴- حال

اصطلاحی پرکاربرد در تصوف و عرفان، به معنای حالتی که بی‌اختیار در ضمیر سالک پدیدار و در مدت کوتاهی ناپدید می‌شود اما اثری نافذ و ماندگار از خود برجای می‌گذارد. حال عبارت است از فرح، حزن، قبض، شوق، هیبت و ... احوال کیفیت قبض است که از مبدأ عالی بر دل سالک عارف فرود می‌آید و سریع الزوال است. احوال بر عکس مقامات مواهب هستند. (ر.ک: سجادی، ۶۲)

در عرف عرفان اسلامی همواره خانقاه و مدرسه و قیل و قال با عشق و ذوق و حال در تضاد بوده است. اهل ذوق دنبال عافیت نیستند و نظریات و کسانی که حال عرفانی را دریافته‌اند، راه به خانقاه و مدرسه نمی‌برند، چرا که درس و قیل و قال انسان را به عقل‌اندیشی و آینده‌نگریمی خوانند، در حالی که نسیمی می‌گوید، برای رسیدن به وصل دوست هر چه که انسان را از عشق بازدارد، سد راه است:

از خانقاه و مدرسه اعراض کرد و رفت آواره ای که در طلبت ذوق حال یافت (نسیمی، ۱۳۵۲: ۴۵)
به جز نقل لبش با ما مگو ای مطرب مجلس که اهل ذوق را نقلی جز این شکر نمی‌باید (همان، ۱۳۳)

۲-۵- ذات و صفات

عارفان ذات را بر خداوند اطلاق می‌کنند زیرا مرتبه احدیت، ذاتی است. اسم و نعت و صفت، معالم ذاتند، چنانکه قادر بودن اسمی از اسماء ذات است. صفت چیزی است که قائم به خود نباشد و از موصوف خود منفصل نشود. صفات حق دو قسم‌اند: یکی صفات ذات یعنی صفات ثابت‌ه حق که قدیم و ازلی‌اند و سه صفت‌اند؛ موجود، قدیم و واحدبودن. دیگر صفات فعل که مورد اختلاف است. (ر.ک: سجادی، ۵۲۲). نسیمی همچون عرفای اسلامی که معتقد به ذات و صفات خداوند هستند، به این مسئله اشاره داشته است. ضمن آنکه اظهار می‌دارد همه موجودات قائم به حب معشوق ازلی هستند، عالم صفات حق را هم قائم به ذات حق می‌داند. ما دیده حقیقت‌بینی لازم است تا محبت حق را ادراک کند و برای رسیدن دوباره به او تلاش بکند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ذرات کاینات به مهر تو قایمند	چون عالم صفات که قایم بود به ذات
ادراک مهر روی تو خفاش چون کند	ای آفتاب روی تو مستجمع صفات
در کاینات غیر تو کس را وجود نیست	ای یافته وجود به ذات تو کاینات
(نسیمی، ۱۳۵۲: ۹۹)	
البته برای رسیدن به وصل یار اسبابی لازم است و راهنمایی باید تا سلوک ادامه داشته باشد:	
زهی جمال تو مستجمع جمیع صفات	رخ تو آئینه رونمای عالم ذات
طالب حق کی شود واصل ذات قدیم	گر نبدی در جهان حسن جمالت ملاح
(همان، ۸۱)	
(همان، ۱۰۰)	

۲-۶- راه و منزل

سیر و سلوک در نزد عارفان بر دو معنی اطلاق می‌شود: یکی سیر الی‌الله و دیگری سیر فی‌الله. سیر الی‌الله نهایت دارد و آن است که سالک راه حق چندان سیر کند که خدای را بشناسد و معرفت یابد و با شناخت خدای سیر او تمام شده و تازه آغاز سیر فی‌الله است. سیر فی‌الله را غایت و نهایتی نیست. در سیر به سوی حق که همراه با معرفت است، نقشه راهی وجود دارد که منازل و مراحل دارد. مبدأ این سیر، نشأت انسانی و نهایت آن وصول به نقطه اول یعنی اُحدیت است. این سیر، سیری شعوری و انقباضی و کشفی و شهودی است. عرفا برای این سیر و سلوک و منازل آن نام‌های مختلفی نهاده‌اند. مانند: سیر بیرونی، سیر باطن، سیر جسم، سیر جان و ... مولانا در این رابطه می‌گوید:

سیر بیرونی است فعل و قول ما	سیر باطن هست بالای سما
سیر جسم خشک بر خشکی فتاد	سیر جان پا در دل دریا نهاد ... (ر.ک: سجادی، ۴۹۱)

سالکان راه طریقت اغلب نقشه راهی را از پیر یا مرشد خود دریافت می‌کنند و براساس آن از شیخ خویش تبعیت می‌کنند، چراکه به دشواری‌های راه عشق آگاه هستند و می‌دانند که احتمال گمراهی و لغزش در مسیر وجود دارد. نسیمی بر آن است که انسان اشرف مخلوقات می‌باشد و خداوند به هر سببی می‌خواهد تا او را مقصود برساند. به زعم نسیمی، زلف یار که پدیده‌های جهان هستند و نشان از کثرت دارند، به مانند سوره‌های قرآن می‌باشند و می‌توان با تمسک به طبیعت درونی و بیرونی به سر منزل هدایت رسید.

سوره زلف و رخت نور و دخان آمد ز حق	ای ز لطف گشته منزل آیتی در شأن ما
(نسیمی، ۱۳۵۲: ۳۰)	

گاهی هم شاعر از درازی راه عشق گله می‌کند و ترس آن دارد که کتاب عمرش به پایان برسد و به وصال دوست نرسد:

عمر در سودای زلفت رفت و راه آخر نشد	آه از این سودای دور و راه بی پایان ما
(همان، ۳۰)	

او همچون حافظ بر آن است که عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد:

غرقة دریای عشقش حال ما داند که چیست	این سخن آسوده بر ساحل کجا داند که چیست
مباش بسته تقلید و ظن که ممکن نیست	کزین طریق به منزل کسی رسد هیبهات
(همان، ۴۷)	
(همان، ۷۸)	

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۲-۷- رمز و اشارت

رمز و اشارات بیشتر برای در پرده ماندن اسرار از نامحرمان راه عشق است. در واقع اشارت رمز و ایماست و اغلب به سر و دست و چشم و ابروست در ادبیات عرفانی و در نزد اهل الله عبارت از خیر دادن از مراد بدن عبارت و الفاظ است. اشارت چیزی است که به واسطه عبارت و لفظ نمی توان آن را آشکار کرد، از جهت دقت و لطافت معنی. برخی مواقع هم به خاطر پنهان داشتن اسرار از نامحرمان. کنایات و استعارات و بسیاری از عباراتی که با رمز و اشاره در متون عرفانی به کار می رود برای پرهیز از آگاهی ناهلان و نامحرمان است. (ر.ک: پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۱۲). نسیمی اهل استعاره و نمادپردازی و در مواردی اهل تاویل و تفسیر است. البته بیشترین نمود بلاغی در شعر فارسی نسیمی مربوط به استعاره و مجاز است و تاویل‌های حرفی او بیشتر در شعر ترکی نمود دارد. با این همه در شعر فارسی خویش ادعا می‌کند که سخن باید چنان گفته شود تا اغیار به راحتی بدان دست نیابند. همواره باید اسرار معشوق را از ناهلان پنهان داشت:

مکن آه ای دل پر غم بیوش اسرار دل محکم که نامحرم خطابین است می‌باید خموش آمد (نسیمی، ۱۳۵۲: ۱۱۰)

کوتاه نظران و ظاهر بینان راهی به حریم یار ندارند و اغلب چون تکیه بر عقل و اعتبار خود دارند، از سر عشق یار محروم هستند. نسیمی در ابیات ذیل طعنه‌ای هم بر عقلا دارد و هم بر ظاهر بینان:

کی تواند محرم اسرار عشق او شدن
ابهلی کو تکیه بر عقل و کفایت می‌کند (همان، ۱۱۲)

به قول حضرت حافظ که می‌فرماید:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست (حافظ، ۱۳۸۵: ۱۶۰)

نسیمی هم بر این باور است که باید صوفی صاحب صفا بود تا به درون پرده راه یابد. در غیر این صورت، صوفیان خلوت‌نشین که تنها افتخارشان داشتن خانقه است ره به جایی نمی‌برند و از سر یار بی‌خبرند.

تا ابد مائیم و روی ساقی و جام شراب
صوفی خلوت‌نشین از خانقه دارد خبر
رمز عارف صوفی صاحب صفا داند که چیست
حاصل میخانه رند آشنا داند که چیست
روی ساقی در مقابل موسی ارنی از چه گفت
معنی این رمز را مست لقا داند که چیست (نسیمی، ۱۳۵۲: ۸-۴۷)

۲-۸- زهد

نسیمی در برخی موارد به ظاهرپرستی زاهدان ریایی تاخته است و در چندین مورد به نفاق درونی آنها اشاره داشته است. بیشترین چیزی که واعظان ظاهرپرست و ریایی مردم را از آن برحذر می‌دارند، آخرت و معاد است، درحالی که نسیمی معتقد است جلوه خداوند یعنی بهشت حقیقی را می‌توان در این جهان با چشم تن رؤیت کرد. از جهتی دیگر وصل معشوق ازلی بالاتر و بهتر از بهشتی است که اینان بدان وعده می‌دهند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

ذکر فردا کم کن ای واعظ که بر یاد لبش
تا به آبی می کنم طاهر لباس زرق را
خرقه را امروز می بینم که بر دوشش سبوست
دایما با خرقة در میخانه کارم شست و شوست
(همان، ۴۹)

نسیمی خرقة و تسبیح را دانه و دامی می انگارد که عده‌ای کوتاه‌نظران به صورت دامی برای جذب و به تله انداختن مقلدان
ظاهربین به کار می گیرند:

ای آنکه کنی عرضه به ما خرقة و تسبیح
مرغ دل ما فارغ از این دانه و دام است
(همان، ۹۶)

نسیمی به مثابه حافظ و مولوی می‌داند که زاهدان راه زهد را در پیش گیرند و عارفان راه عشق را. چرا که نصیب هرکسی در ازل
با توجه به استعدادی که از خود نشان داده معلوم و مشخص است.

زاهدان را زهد و ما را عشق خوبان شد نصیب
هر کسی را در ازل حق آنچه قسمت بود داد
(همان، ۱۲۷)

وابستگی به اسباب ظاهری در واقع رهن دل است و دل را مشوش می‌کند. باید به ندای درونی گوش سپرد و به خرابات مغان که
ساقی آن خداوند متعال است روی آورد، وگرنه اسباب ظاهری و این خرقة‌ها و پشمینه‌ها حجابی در برابر معشوق ازلی خواهند بود.

می‌کشد هر نفسم دل به خرابات مغان
آه کین خرقة پشمینه حجاب افتاده‌ست
(همان، ۸۹)

۲-۹- صورت و معنا

برخی عرفا به موازنه انسان و سخن اعتقاد دارند و چه بسا شیوه تاویلی و هرمنوتیکی بحث‌های خود را بر آن بنیان می‌نهند.
همچنان که اعتقاد بر این امر قبل از نسیمی و در آثار مولوی هم دیده می‌شود. کلمه و سخن از نظر مولوی شخصیتی شبیه به
شخصیت انسانی و سرنوشتی شبیه به سرنوشت او دارد. همان‌طور که وجود انسان شامل جسم و روح یا صورت و معنی اوست، وجود
کلام یا کلمه یا سخن نیز شامل لفظ و معنی یا صورت و معنی آن است. همان‌طور که وجود حقیقی انسان را جان او تشکیل می‌دهد
و وجود حقیقی کلمه یا سخن نیز در معنی آن است. احتمالاً این اعتقاد عرفا به موازنه اعداد و حروف و سخن و انسان و عالم کبیر و
صغیر از شاخصه‌های «علم موازنه» و از غوامض علوم صوفیان است که شمس‌الدین عاملی و شیخ عزیزالدین نسفی در رساله‌های
خود بدان پرداخته‌اند. (ر.ک: محمدی آسیابادی، ۱۳۸۷: ۳۳)

احتمالاً نسیمی به تاسی از عرفای پیش از خود به عالم موازنه معتقد بوده است و بسیاری از بحث‌های او در باب مسئله حروف و
اعتقادات او را همین مبحث تشکیل می‌دهد. او در جایی به همین موازنه عالم صورت و معنا به تفاوت این دو اشاره کرده است:

در کشور صورت سخن از ما و منی نه
در ملک معانی نبود بحث من و ما
(نسیمی، ۱۳۵۲: ۳۴)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

نسیمی در ابیاتی اشاره می‌کند که باید این حجاب صورت را کنار زد و به معنا رسید. عدم فهم اندیشه عرفا و تقلیل چنین مباحثی به شگردهای بلاغی و بیانی یا تمثیلی، موجب می‌شود بسیاری از دیگر مباحث آنان غیرقابل دریافت شود و چنین نگرش‌هایی بوده است که جان امثال نسیمی را بر باد داده است.

آن که عاشق بر جمال و صورت خوبان نشد صورتی دارد ولیک از روی معنی سنگ و روست (همان، ۵۰)

۲-۱۰- غیرت و رقیب

در نزد سالکان، از جمله لوازم محبت حال، غیرت است. هیچ محبی نیست مگر آنکه غیور باشد. مراد از غیرت، حمیت است بر طلب قطع تعلق محبوب از غیر؛ یا تعلق غیر از محبوب، یا نسبت مشارکتش با او، یا سبب اطلاعش بر او. غیرت بر سه گونه است: غیرت محب و غیرت محبوب و غیرت محبت. این تقسیم متناقض آن نیست که غیرت خاص محب را بود. چه غیرت محبوب به محبی تواند بود نه محبوبی و هم چنین غیرت محبت. غیرت معشوق و محبوب بیشتر بر اطلاع اغیار بر حال عاشق و محب چنان است که حال او را از نظر اغیار به حجاب عزت و قباب غیرت خود مستور و پنهان می‌دارد تا جز نظر او به روی نیاید. غیرت نتیجه حیرت است و شرط صحت صحبت است. غیرت در غایت شفقت است و غیرت بردن با دوست حق است. تا شرکت قائم است غیرت دائم است. محبوب غیر را به قوت غیرت هلاک کند و راه را از اسباب و اغیار پاک کند. (ر.ک: سجادی، ۴ - ۶۱۲)

حور عین بنشیند از غیرت بر آتش چون سپند
از رقیبان خطا بین رخ بیوش ای مه که شد
در بهشت از چهره چون فردا براندازی نقاب
چهره پوشانیدن از چشم خطابینان صواب
باد اگر بویی به چین از نکهت زلفت برد
از حسد افتد در آتش همچو عنبر مشک ناب (نسیمی، ۱۳۵۲: ۹-۳۸)

خداوند جاویدان است و کسانی که به وصل او رسیده‌اند، در کنار او به آب حیات و جاودانگی دست یافته‌اند. تنها ظاهرپرستان و کافر نعمتان که خود را با عشق مانوس نکرده‌اند و به وصل نرسیده‌اند، مردنی و از بین رفتنی‌اند.

پیش و جهش هالک آمد جمله عالم ای نسیم
گرچه لعل لب تو چشمه نوش است ای دل
شاد زی زان روی و خرم، گو بمیر از غم رقیب (همان، ۴۱)
از رقیبان درش قیمت عاشق بیش است (همان، ۴۴)

۲-۱۱- فتح و شهود

خاستگاه بحث کشف و شهود و فتح در عرفان اسلامی، مسئله رؤیت در قرآن است؛ همانند بسیاری دیگر از مباحث کلام، فلسفه و عرفان اسلامی که دارای خاستگاهی قرآنی‌اند. شهود به معنای نمود زیبایی مجرد، از ارکان عشق و عرفان است. اهمیت کشف و شهود آنگاه رخ می‌نماید که در یابیم هیچ کس نمی‌تواند به کنه حقیقت راه یابد. حقیقت عشق هیچ‌گاه دست یافتنی نیست، در این جهان، جایی وجود دارد که محل نزول صفات عشق است. «الرحمن علی العرش استوی» و گفته‌اند که «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ».

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بنابراین عشق را باید در آنجا دریافت و آن جایی نیست مگر دل آدمی. دل محل صفات اوست و او خود به حُجُبِ عَزَّ خود معزز است. بنابراین تنها وسیله حقیقت یاب، علم حضوری است. با رؤیت، مکاشفه و علم حضوری می توان جلوه‌هایی از آن حقیقت را درک نمود. باز شدن چشم شهودی، وابسته به عنایت حق است و باید فتح بابی از طرف حق باشد تا انسان به بصیرت کامل برسد. از نظر نسیمی اگر خداوند به انسان شرح صدر یعنی گشایش سینه عطا کند، انسان می‌تواند به نظر به هر چیزی، آن را دست‌مایه هدایت خود قرار دهد و به خداوند برسد. پس نظر بر روی خوبان هم که دوستان خداوند متعال هستند و از بزرگان و ابدال به شمار می‌روند، مجوزی برای فتح باب رسیدن به خداوند است.

می کند شرح الم نشرح نسیمی از رخت
ای رخت انا فتحنه از تو شد این فتح باب (نسیمی، ۱۳۵۲: ۳۷)
چون گشودم فال بخت از مصحف روی حبیب
آیت نصر من الله آمد و فتح قریب (همان، ۴۰)

۲-۱۲- فنا و بقا

فنا عبارت است از نهایت سیر الی الله و بقا عبارت از بدایت سیر فی الله. بعضی گفته اند: مراد از فنا، فناى مخالفات است و از بقا بقای موافقات و این مقام از لوازم توبه نصح است. برخی نیز گفته اند: فناء اضمحلال غیر حق در حق است و محو موجودات و کنرات و تعینات در تجلی نورالانوار. (ر.ک: سجادی، ۶۳۰-۶۲۸)

بقاء در نزد عارفان عبارت است از بدایت سیر فی الله. چه سیر الی الله وقتی منتهی شود که بادیه وجود را به قدم صدق یکبارگی قطع کند. و سیر فی الله آنکه متحقق شود که بنده را بعد از فناى مطلق، وجودی ذاتی مطهر از لوث حدثان ارزانی دارد تا بدان در عالم اتصاف به اوصاف الهی و تخلق به اخلاق ربانی ترقی کند. فناء صفت خلق است و بقاء صفت حق است. بقاء نامست برای آنچه پس از سقوط رسوم خلقت باقی بماند، زیرا بعد از زدوده شدن صفات خلقت آنچه باقی است جز حق نیست و این همان وجه باقی حق است که می‌فرماید: کل من علیها فان و یبقی وجه ربک. بنابراین یاقی در حقیقت ذات حق تعالی است یعنی وجه که عبارت از ذات و دو صفت جلال و اکرام باشد. نسیمی باور دارد که هر انسانی تجلی نوری خداست و خداوند به او فرصت زندگی بخشیده است تا در فرایند آزمون و بلا، دوباره شایستگی خویش را نشان دهد و به معشوق ازلی برسد. هرکسی از نام و نشان می‌گذرد و از تعلقات کناره می‌گیرد به خداوند می‌رسد، ولی آنان که در گیر و دار دنیا اسیر تعلقات می‌شوند اصلاً معشوق ازلی را فراموش می‌کنند.

بگذر ز نام نفی نشان کن نسیمیا
چون هستی زمین و زمان بی تو هیچ نیست (نسیمی، ۱۳۵۲: ۶۳)

رسیدن به معشوق ازلی بقا به همراه دارد، چراکه خداوند واجب‌الوجود همواره بقا دارد و جاودانه است. کسانی که به او رسیده‌اند در پناه او هستند و همچون شمعی در کنار آفتاب حضور خواهند داشت. بنابراین چون همه از این دنیا رفتنی هستند، پس باید برای بقا تلاش کرد.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

چون نسیمی طلب گنج بقا کن به یقین شاه و درویش درین منزل ویرانه یکیست (همان، ۶۴)

در مقامی بالاتر از نظر نسیمی، بنده می‌تواند به چیزی فراتر از مزدوری و ترس برسد و آن خواستن خود خداوند و وصل اوست. یعنی بی‌آن‌که چشم‌داشتی از بهشت و یا ترسی از دوزخ داشته باشد، به وصل یار بیندیشد که آن بالاترین مقام در نزد عارفان است.

چون نسیمی رستگارست از فنا و از عدم هر وجودی را که از تفسیر نطق حق بقاست (همان، ۷۰)

۲-۱۳- قدامت

قامت در اصطلاح عرفانی سزاواری پرستش را گویند که هیچ کس را جز حق تعالی سزاوار و شایسته نیست. قامت سرآ هم می‌گویند. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۰: ۶۳۴). قد و قامت یار، در واقع عبارت از امتداد حضرت الهیت است و برزج و جوب و امکان است، یعنی هر آنچه که در علل طولی و اسباب جهان به خداوند برمی‌گردد. (ر.ک: همان، ۶۳۶) نسیمی ایستادگی قد همچون سرو انسان را عنایت احدیت می‌داند و ابهت و شرفی را که انسان در میان موجودات عالم دارد لطف الهی می‌پندارد.

بی آن قد همچون الف لامی شد از غم قامتم پیچیده کی بینم شی با آن الف این لام را (نسیمی، ۱۳۵۲: ۲۴)

نه تنها انسان از لحاظ ظاهری در تأویل حروفی بر همگان أرجح است بلکه از نظر نسیمی درون انسان هم اگر به صورت دقیق اندیشیده شود، سرشار از گنج های معرفت الهی است:

گر طلسم تن من بشکند ایام هنوز گنج هائیسست در این منزل ویرانه مرا (همان، ۲۵)

۲-۱۴- لقاء الله

لقاء در نزد صوفیه عبارت از ظهور معشوق است، چنانکه عاشق را یقین حاصل شود که اوست که به صورت آدم ظهور کرده است. نظر در نزد صوفیه توجه و دقت در امور و حقایق موجودات است، نیز توجه الهی بر سالک راه حق و توجه بنده به حق را گویند. نظر نیز دو گونه است. نظر انسانی و نظر رحمانی. نظر انسانی آن است که تو به خود نگری و نظر رحمانی آن است که حق به تو نگرد و تا نظر انسانی از تو رخت بر ندارد، نظر رحمانی به دلت نزول نکند. (ر.ک: سجادی، ۷۶۱). «جمال حق به دو گونه است؛ مطلق و مقید. جمال مطلق، حقیقت ذات الاهی است، من حیث هی هی. عارف در مقام فنای فی الله، می‌تواند به این جمال برسد و اما جمال مقید، تنزل همان جمال است در مظار حسی یا روحانی. پس عارف هر حسن و نکویی را در این جهان، تنزل آن حسن و جمال مطلق می‌بیند و درواقع به خدا می‌نگرد.» (رودگر، ۱۳۹۰: ۳۰۵-۳۰۴) عنایت خاصه خداوند به بنده را نسیمی با عنوان نظر نام می‌برد. از نظر او اگر خداوند بر حیات انسان نظر افکند جفای مدعی ظاهر بین و جور طعنه دشمن کارگر نمی‌افتد.

جفای مدعی سهل است و جور طعنه دشمن نظر چون با نسیمی هست فضل حق تعالی را (نسیمی، ۱۳۵۲: ۲۸)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

تنها اهل نظر و معرفت به شناخت خداوند نایل می‌شوند و گرنه با حدس و گمان و ظن نمی‌توان به حقیقت معشوق رسید. باید اهل نظر بود و مراحل و مراتب را پشت سر گذاشت تا چشم بصیرت انسان باز شود و بتواند با نظر خویش خدا را دریابد.

چشم من بی روی او چشمی که آرد در نظر
کانچه می‌آید به چشمم در حقیقت روی اوست (همان، ۴۹)
آن که می‌گفت که روی تو به مه می‌ماند
چون نظر کرد به روی تو کماهی دانست (همان، ۵۴)

۲-۱۵- مهر و محبت

خداوند هم عاشق است و هم معشوق. او عین عشق است. انگیزه او از تجلی، عشق است؛ پس سراسر هستی عبارت است از، تجلی عاشقانه حضرت حق. این عشق در تمام موجودات ساری و جاری بوده، نهایت و مقصد این عشق ساری، همانند بدایتش خداوند است. هر حرکتی که در جهان اتفاق می‌افتد، توسط هر موجودی که باشد، ناشی از همین عشق ساری و غایتش خداست. انسان نیز به همین گونه، تمام حرکاتش ناشی از عشق. (رودگر، ۱۳۹۰: ۲-۱۳۱) نسیمی در ضمن اشعار خود بر این نکته تاکید می‌ورزد که هر چیزی غایت نتیجه عشق است و تنها راه رسیدن به حق نیز همین است:

ای در هوای مهر تو هر ذره جوهری
کز چشم پاکش آیینۀ جم نما کند (نسیمی، ۱۳۵۲: ۱۱۹)

۲-۱۶- میخانه و شراب

از نظر نسیمی، با توجه به اینکه سرشت انسان با جام عشق معشوق تخمیر یافته و همواره شوقی درونی او را به سمت زادگاه اصلی و موطن حقیقی یعنی میخانه (عالم معنا) می‌کشد، انسان همیشه در هوای یار و به دنبال وصل است:

می‌کشد چشم تو از گوشه به میخانه مرا
می‌کند زلف چو زنجیر تو دیوانه مرا
شسته بودم ز می و جام و قدح دست ولی
می‌برد باز لب بر سر پیمانۀ مرا
به هوای لب میگون تو گر خاک شوم
ذره‌ای کم نشود رغبت میخانه مرا (نسیمی، ۱۳۵۲: ۲۵)

خداوند با صفت رحمانی خود همه موجودات، چه کافر و چه مسلمان را از رزق خویش بی‌نصیب نساخته است و همه از جرعه صافی او بهره می‌برند. اما برخی در این میان خاص‌ترند و به آب حیات ازلی و ابدی دست می‌یابند. پس آب حیات و کوثر و ماء معین هم شراب خاص خداست که دُردی و ناصافی ندارد:

نقش هستی رقم صورت کاشانۀ ماست
هستی کون و مکان از خم و خمخانۀ ماست
آب حیوان و می و کوثر و هم ماء معین
جرعه صافی بی‌دردی پیمانۀ ماست (همان، ۵۱)

نسیمی خاک وجود خویش را با شراب عشق آغشته می‌داند، به همین دلیل یکی از ارکان وجود خویش را شراب الهی، یعنی همان شوق رفتن به سوی حضرت دوست می‌داند.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

(همان، ۲۴)

ای ساقی مه رخ بیار آن آب آتش فام را

خاک نسیمی در ازل شد با شراب آمیخته

۲-۱۷-وجه

وجه یا همان روی و چهره، در نزد عارفان اعتبار ذات و جهت فیوضات حق است. نیز گفته اند: اطلاق و تقید اعتبار ذات به حسب سقوط جمیع اعتبارات است. زیرا که ذات، وجود من حیث هو وجود است، به حسب سقوط اعتبارات. یعنی حقیقتی که با هر شیء است از غیرمقارنه. عطار می گوید:

ای دو عالم پرتوی از روی تو
صد جهان پر عاشق سرگشته را
جنه الفردوس خاک کوی تو
هیچ وجهی نیست الا روی تو (ر.ک: سجادی، ۷۸۳)

وجه الله یا وجه حق از آیات قرآنی برگرفته شده است و به معنای این است که هر چیزی و هر شیء ای وجهی از حق است. وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَجْهٌ لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر داناست. (قرآن کریم، ۲ / ۱۱۵) از نظر نسیمی وجه هم باز از همان مبحث وحدت وجود سرچشمه می گیرد. تمام عالم جلوه گاه روی خداست پس انسان به هر سمت و سویی روی برگرداند می تواند نشانه های خداوند را درک کند:

پیش وجهش هالک آمد جمله عالم ای نسیم
جدد مشکین و زلف وجه الله
شاد زی زان روی و خرم، گو بمیر از غم رقیب
دام دل عین و خال و دانه ماست
(نسیمی، ۱۳۵۲: ۴۱)
(همان، ۷۱)
وجه بی عذر و بی بهانه ماست
گر طلبکار ذات یزدانی
(همان، ۷۱)
فقیرا پایه قدرت از این برتر نمی باید
ز الفقر خط و خالش سواد وجه اگر داری
(همان، ۱۲۴)

۲-۱۸- وصل و هجران

وصل وحدت حقیقت است. زمانی که سر به حق متصل می گردد جز حق نمی بیند و نفس را از خود غایب می گرداند. تا مادام که از هواهای نفسانی و توجه به مراد در نفس موجود باشد، اتصال به حق صورت نیندد و موقعی که خود را نبیند و نفس خود را از خود غایب گرداند و به امید وصل او از خود بی خود شود و خودی را رها کند واصل شود. مولوی می گوید:

بر امید وصل تو مردن خوش است
تلخی هجر تو فوق آتش است
(مولوی، مثنوی، د: ۶۰۴)

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

بنابراین عارفان برآنند که وقتی خودی خود و نفس کنار گذاشته می‌شود و میان و عاشق و معشوق، پرده خودپنداری کنار می‌رود، وصل اتفاق می‌افتد.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز (حافظ، ۱۳۸۵: ۵۳۰)

وصل بعد از هجران اتفاق می‌افتد و رسیدن به معشوق و محبوب را وصل می‌خوانند و لذت آن قابل بیان نیست. برای همین طالب وصل محبوب باید همواره در مجاهده باشد تا به دیدار و وصل محبوب نائل شود و سختی‌ها را تحمل کند تا از شراب وصل سیراب شود. (ر.ک: سجادی، ۶ - ۷۸۵)

نسیمی معتقد است انسان همواره در این دنیا در غربت و هجران زندگی می‌کند، مگر این که بتواند خود را به معشوق ازلی و ابدی مرتبط کند. کمترین کاری که یک عاشق می‌تواند در این تنگنای عالم بکند این است که قبله تحقیق و تفحص و جستجوی خود را بر وصال یار بنیان نهد:

یا رب چه شد آن دلبر عیاره ما را کازرد به هجران دل صد پاره ما را
جز وصل رخ دوست در این دور نسیمی چاره که کند این دل بیچاره ما را (نسیمی، ۱۳۵۲: ۳۳)

گذشتن از تعلقات مادی و شهرت و جاه و مقام این جهانی از اولین شروط راه عشق است.

دینی و دین برای وصالش دهم ز جان زان رو که جمله دل ز صلاح از برای اوست (همان، ۹۲)

۲-۱۹-یقین

یقین یعنی اعتقاد جان و اعتقاد قلبی. یقین حاصل ایمان و معرفت و طلب است و همراه با اعتقاد و آگاهی. عارف اگر از اثر آنچه تشکیک پدید می‌آورد رها شود به مرحله یقین می‌رسد. ملاصدرا می‌گوید: یقین تمام به اشیاء، زمانی حاصل می‌شود که صورت عقلی به عینه مطابق با وجود خارجی باشد و این یقین از راه علم به علت به دست می‌آید. میان عارفان در معنی یقین اختلاف است: ۱- تحقیق تصدیق به غیب به واسطه ازاله هر گمانی، ۲- مکاشفه، ۳- چیزی است که قلوب بیند نه عیون، ۴- مشاهده، ۵- ظهور نور حقیقت، ۶- مشاهده غیوب به کشف قلوب و ملاحظه اسرار به مخاطبه افکار.

خواجه نصیرالدین طوسی در مورد یقین می‌گوید: یقین در عرف، اعتقادی باشد جازم مطابق ثابت، که زوالش ممکن نباشد؛ و آن به حقیقت مؤلف بود از علم به معبود و از علم به آنکه خلاف آن علم اول محال باشد و یقین را مراتب است و در تنزیل علم‌البیقین و عین‌البیقین و حق‌البیقین آمده است. (ر.ک: سجادی، ۵ - ۸۰۴). اما چنانچه از تعارف برمی‌آید، این گفتارها برگرفته از آیه ۲۶۰ سوره بقره و در خطاب حضرت حق به حضرت ابراهیم (ع) است. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ ثُمُورٌ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. و چون ابراهیم گفت: بار پروردگارا، به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خدا فرمود: باور نداری؟ گفت: آری باور دارم، لیکن خواهم (به مشاهده آن) دلم آرام گیرد. خدا فرمود: چهار مرغ بگیر و گوشت آنها را به هم درآمیز نزد خود، آن گاه هر

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

قسمتی را بر سر کوهی بگذار، سپس آن مرغان را بخوان، که به سوی تو شتابان پرواز کنند؛ و بدان که خدا (بر همه چیز) توانا و داناست. (قرآن، ۲ / ۲۶۰). بنابراین یقین حاصل ایمان است و مرتبه آن از اطمینان کمتر و از علم بالاتر است. نسیمی آن قدر جور و جفای معشوق را به علم دریافته و هجران کشیده است که دیگر یقین دارد که بی سلام معشوق نمی توان سری سلامت داشت:

نیست از اهل سلامت به یقین آن محروم کز لب سله‌الله به سلامی نرسید (نسیمی، ۱۳۵۲: ۱۰۴)

نسیمی همچون عطار نیشابوری معرفت را اصل کار عشق می‌داند و معتقد است باید طلب همراه با معرفت باشد و از سویی هم مثل حافظ با زهد ریایی می‌ستیزد.

آنان که به تقلید مجرد گرویدند	دورند ز حق زان به حقیقت نرسیدند
خورشید یقین از افق غیب برآمد	این کوردلان دیده بیستند و ندیدند
دیوان رجیمند به معنی نه به صورت	هرچند که از روی صفت شیخ و مریدند
مستان هوا در ظلماتند و ضلالت	از عین حیات آب بقا زان نچشیدند

(همان، ۱۴۰)

۳. نتیجه

عمادالدین نسیمی شاعر و صوفی مشهور سده هشتم را همگان با فرقه حروفیه می‌شناسند و معروف است که به دلیل نوعی گرایش‌هایی که در زمان خود در مورد خدا و انسان داشته به قتل رسیده است. و چنان که مشهور است مجوز قتل او را به خاطر عقاید کفرآمیزش صادر کرده‌اند. درحالی که اشعار او به هیچ عنوان کفرآمیز نبوده است. دقت در شعر فارسی نسیمی و خوانش‌های مکرر شعر او چنین خبر نمی‌دهد. بررسی و تحلیل شعر فارسی او نشان می‌دهد که او اهل عرفان اسلامی و فردی آگاه و راه بلد بوده است. وحدت وجود و موضوعاتی چون حسن، تجلی، آینگی، صفات خدا، وجه‌الله، معرفت و یقین و... و استعاره‌هایی همچون میخانه و ساقی و مستی و می که ارکان استعاره مفهومی بازگشت به اصل هستند، در شعر او نمود بسیار بارزی دارند. بسیار اندک می‌توان نمودی از موضوع تأویل حروف در شعر فارسی او یافت، آنچه هست به سبک شاعران پیشین خود که بر مسلک عرفان اسلامی رفته‌اند، او نیز همچون سعدی، حافظ، مولوی، عراقی و دیگر شاعران عارف فارسی گو، بر طریق عرفان اسلامی شعر گفته و از آن خارج نشده است. اعتقاد نسیمی این است که خدا را در هر چیزی که ممکن است در دنیا می‌توان دید و با درک نشانه‌های خداوند می‌توان به آرامش و یقین رسید و در نهایت پس از طی راه‌های دشوار که نشان قد و قامت معشوق است می‌توان به زلف (اسباب رسیدن به خدا) پرچین معشوق چنگ زد و به وصل یار رسید. نسیمی بسیاری از مفاهیم عرفانی را که در طول سال‌های متمادی به نماد تبدیل شده‌اند در شعر خویش به کار گرفته است، به همین دلیل با به کارگیری، نمادهای شعر عرفانی با اینکه چندان به توضیح آنها نپرداخته است؛ اما مفاهیم زیادی را در شعر خود جای داده است. شوق رسیدن به وصل در جای‌جای شعر عمادالدین موج می‌زند و غزلی نیست که این اشتیاق را نتوان در سخن او دید. تحلیل و بررسی هر اندیشه عرفانی در شعر نسیمی، مخاطب را به مبانی فکری او نزدیک می‌کند و از تلفیق این ابیات و غزلیات مختلف، می‌توان به احساس و روحیات کامل او دست یافت.

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

۴. منابع

۱. قرآن کریم
۲. پورنامداریان، تقی؛ رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۸
۳. حافظ، شمس‌الدین محمد؛ دیوان حافظ، به تصحیح رشید عیوضی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۸۵
۴. حلبی، جلال‌الدین محمود؛ حسن التوسل إلى صناعه التوسل. تحقیق اکرم عثمان یوسف، بغداد: وزارة الثقافة والإعلام، ۱۹۸۰
۵. حنبلی، ابن‌عماد؛ شذرات الذهب فی اخبار من مذهب، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۹۸۶
۶. سجادی، جعفر؛ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری، ۱۳۷۰
۷. سخاوی، شمس‌الدین محمد؛ الضوء اللامع لاهل قرن التاسع. جزء ۶، قاهره، ۱۹۳۷
۸. رودگر، محمد؛ عرفان جمالی در اندیشه‌های احمد غزالی، چاپ اول، قم: نشر ادیان، ۱۳۹۰
۹. عسقلانی، ابن حجر؛ انباء العمر فی انباء العمر. تحقیق و تعلیق الدكتور حسن حبش، جزء ثانی، قاهره، ۱۹۷۱
۱۰. فتوحی، محمود؛ بلاغت تصویر. تهران: سخن، ۱۳۸۶
۱۱. محمدی آسیابادی، علی؛ هرمنوتیک و نمادپردازی در غزلیات شمس، تهران: نشر سخن، ۱۳۸۷
۱۲. مولوی، جلال‌الدین؛ مثنوی معنوی، تصحیح: قوام‌الدین خرمشاهی، چاپ پنجم، تهران: دوستان، ۱۳۸۰
۱۳. نسیمی، عمادالدین؛ دیوان، با مقدمه، مقابله و تصحیح حمید محمدزاده، انتشارات: آذرنشر، ۱۳۵۲

Abstract

Seyyed Imaduddin Nasimi is one of the mystical and Sufi poets of the 4th century AH and belongs to the Harufiyya sect. Nasimi was considered the most famous and prolific person of this sect after Naimi, who was at the head of the Harufiyya sect, and in this respect, he had a tremendous responsibility in terms of guidance and influence. If we consider the style as the most frequent characteristic of each work and generalize it to the style of that period and era, Nasimi is not considered a poet who has unique characteristics. But in terms of the use and frequency of mystical attributes in poetry, he is one of the famous Persian poets. By explaining and elucidating his thoughts through poems and poems, he has actually turned to committed literature and like many other poets, he has expressed and shouted his opinions with his poetry. His Persian poetry is full of concepts and terms that bring to mind Islamic mysticism, especially the poetry of Hafez, Molavi, and Saadi, as well as the ideas of theoretical mysticism, including Ibn Arabi. Nasimi is actually a follower of Islamic mystics, thanks to the poetry of past poets, who has raised his voice in some cases. Most of his words reflect and manifest God's light on earth and discuss the unity of existence.

Keywords: Imaduddin Nasimi, Divan, Mystical concepts